

دوفصلنامه «مطالعات تطبیقی قرآن پژوهی»

سال اول، شماره اول - بهار و تابستان ۱۳۹۵؛ صص ۱۷-۴۱

بررسی تطبیقی مسائل نافع بن الازرق با اصحاب لغت و تفسیر

عظیم عظیم پور مقدم^۱

نعیمه دریایی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۸)

چکیده

در این پژوهش یازده واژه قرآنی از مسائل نافع بن ازرق که حاوی بیش از ۲۰۰ واژه از واژگان غریب قرآن است، به منظور تطبیق و مقایسه با آراء لغوی و دیدگاه‌های تفسیری انتخاب شده، تا میزان انطباق مفهوم و معانی واژگانی را که ابن عباس به درخواست نافع و با استناد به شعر عرب پاسخ داده، مورد بررسی قرار گیرد. هرچند نافع از پاسخ‌های ابن عباس قانع شده و به نوعی جایگاه علمی او را پذیرفته است، اما این پژوهش نشان می‌دهد که تبیین واژگان قرآن به ویژه واژگان غریب و مهم که در دست‌یابی به فهم آیات نقش اساسی برعهده دارند، تنها از راه استناد به شعر عرب، همیشه و در هر شرایطی نمی‌تواند راه گشا باشد. با توجه به نتایج به دست آمده از این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته، می‌توان چنین دریافت که پاسخ‌های ابن عباس به نافع تا حدودی با دیدگاه اکثر مفسران و اصحاب لغت منطبق بوده، در مواردی نیز دارای اختلاف است. و گاهی تنها با یکی از دو یا چند نظر آنان، منطبق می‌باشد.

کلید واژه‌ها: مفردات قرآن، عبدالله بن عباس، غریب القرآن، مسائل نافع بن ازرق.

^۱ - استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم و فنون قرآن تهران (نویسنده مسئول):

azimpour60@yahoo.com

motaghinia@gmail.com

^۲ - کارشناسی ارشد تفسیر قرآن مجید:

۱- مقدمه

غریب القرآن یکی از شاخه‌های مهم علم مفردات است. علم مفردات دانش گسترده و پر دامنه‌ای است که در آن درباره معانی الفاظ مفرد و عوارض آن و مناسبات و چگونگی کاربردشان در قرآن سخن گفته می‌شود. دانستن معانی مفردات قرآن کریم، یکی از ابزارهای لازم برای دانستن معنای آیات وحی الهی است. «آگاهی درست و دقیق از معانی الفاظ کلام حق تعالی شرط ضروری مفسر قرآن بر شمرده شده است.» (رک: زرکشی، بی تا: ج ۱، ص ۳۹۶) راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» بر اهمیت و ضرورت این دانش برای فهم قرآن کریم تاکید ورزیده است: «یادآور شدم نخستین دانشهای قرآنی که مفسر نیازمند پرداختن بدانهاست، دانشهای لفظی است. و از جمله دانشهای لفظی، تحقیق مفردات الفاظ است. پس فرا گرفتن معانی مفردات قرآن کریم از اولین یاری رسانان است. به دلیل آنکه می‌خواهد معانی قرآن را درک کند. همچون فراهم ساختن خشت که نخستین کمک‌کار است در ساختن بنایی که بر آنست تا آن را بسازد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴ق: ص ۴۴)

سؤال‌های نافع بن الازرق از ابن عباس، مربوط به بحث غریب القرآن است که در کتب علوم قرآن و تفسیر به «مسائل نافع بن الازرق» مشهور شده است. به روایت سیوطی این مجموعه قریب به ۲۰۰ لغت قرآنی است که نافع به قصد غلبه بر ابن عباس و تضعیف جایگاه علمی ایشان، این مسائل را از وی می‌پرسد و ابن عباس با استناد بر اشعار عرب بدانها پاسخ می‌دهد. این پرسش و پاسخ‌ها برای بسیاری از مفسران و قرآن پژوهان به ویژه با رویکردهای واژه‌شناسی و دستیابی به اصل معنایی یک واژه مورد استناد قرار گرفته است.

با توجه به جایگاه علم واژه‌شناسی و غریب القرآن در فهم و تفسیر آیات، بررسی صحت و روش پاسخگویی ابن عباس و نیز مقایسه پاسخ‌ها با منابع معتبر لغت و تفسیر، در تبیین نقش واژگان در فهم درست آیات، از اهمیت والایی برخوردار است.

بنابراین سؤالات مطرح شده در این تحقیق بدین قرارند: مسائل نافع بن الازرق در چه مورد و به چه منظور طرح شده است؟ ابن عباس از چه روشی در پاسخ به مسائل نافع بهره جسته

است؟ پاسخ های ابن عباس به مسائل نافع، تاچه اندازه با دیدگاه های اصحاب لغت و مفسران منطبق می باشد؟

فرضیه های تحقیق نیز بدین ترتیب می باشند: مسائل نافع بن الازرق، به منظور پرسش از معانی واژگان دشوار قرآن، و نیز به قصد مخدوش نمودن جایگاه و مکان علمی ابن عباس انجام شده است. و پاسخ های ابن عباس به مسائل نافع بن ازرق با استشهاد بر اشعار عرب جاهلی است. پاسخ های ابن عباس به نافع تاحدودی با دیدگاه اکثر مفسران و اصحاب لغت منطبق بوده و در مواردی نیز اختلاف دارد و گاهی با یک نظر از دو یا چند نظر آنان، منطبق است.

۲- مفهوم شناسی و کلیات

۲-۱- غریب القرآن

۲-۱-۱- مفهوم لغوی واصطلاحی غریب القرآن

«کلمه‌ی غریب از ریشه‌ی غرب و به معنای پنهان شدن و غروب خورشید است و غریب به هر شخص دور و نیز هر چیزی که در میان جنس خود بی نظیر باشد گفته می‌شود. در واقع دور بودن شیء، از آنچه متعارف است چه بصورت مادی و چه معنوی.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۷، ص ۲۰۲)

در مورد معنای اصطلاحی غریب القرآن بیشتر دانشمندان به این مطلب اشاره نموده اند که: «غریب آن است که معنای پیچیده‌ای دارد که دور از فهم می باشد (همانطور که شخص غریب از وطنش دور شده است) و احتیاج به تدبّر و تأمل و بحث و جستجو در کتب لغت و ... دارد که البته این امر مخلّ فصاحت قرآن نیست.» (رک: معرفت، بی تا: ج ۵، ص ۱۰۹؛ الانصاری، ۱۴۲۴ق: ص ۵؛ سالم مکرم، ۱۴۱۷ق: ص ۱۸؛ البدری، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۷)

محمد هادی معرفت به نقل از تفتازانی نیز چنین آورده است: «غریب آنست که معنایش ظاهر نباشد و استعمالش نامأنوس بوده و فهم آن نیازمند جستجو در کتب لغت مفصّل است.» (رک: معرفت، بی تا: ج ۵، ص ۱۰۹)

اکثر دانشمندان معنای مذکور را برگزیده اند، اما باید گفت غریب القرآن نسبی است. اینکه کل لغات را در کتابی جمع کنیم، در واقع فرهنگ لغت گرد آورده‌ایم. درحالی‌که نسبی بودن غریب القرآن به این معنی است که واژه ممکن است برای اهل فصاحت و بلاغت اصلاً غریب نبوده و برای عده‌ای دیگر دشوار و نامأنوس باشد. چنان‌که نافع بن ازرق ۱۹۰ واژه را طبق فهرست الاتقان (رک: سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۳۸۰) به عنوان غریب القرآن از ابن عباس پرسیده است.

۲-۱-۲- پیشینه غریب القرآن

قرآن کریم به زبان عربی فصیح نازل شده است: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (ابراهیم/۴) «و ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنان بیان کند؛ پس خداوند هر که را بخواهد در گمراهی رها می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. و اوست مقتدر غالب و دارای حکمت.»

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (یوسف/۲) «حقاً که ما آن را به صورت قرآنی عربی فرو فرستادیم، باشد که (در معارف والای آن) بیندیشید و به خرد دریابید.»

بنابراین کسانی که زمان نزول وحی را درک نموده اند، به دلیل آشنایی با لغت عرب عموماً از پرسیدن معانی آیات بی‌نیاز بودند. اما این امر دلیل بر نفی وجود واژگان غریب در عصر نبوی نیست؛ زیرا قدیمی‌ترین تفسیر کلام الله، همان تفسیر رسول گرامی اسلام (ص) می‌باشد.

«پس علم غریب القرآن دارای پیچیدگی‌های بسیار است به گونه‌ای که بسیاری از علمای سلف حتی با وجود آگاهی داشتن از علم لغت و صرف و نحو وارد آن نشده، و یا بسیار احتیاط نموده اند. به همین دلیل پیامبر اسلام (ص) بر یادگیری و آموزش اعراب و علم نحو و به دست آوردن معانی واژگان غریب تاکید ورزیده اند.» (زرکشی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۳۹۹)

«البته این علم با اصطلاح (غریب القرآن) نزد صحابه معروف نبوده. اما آنها زمانی که چیزی از قرآن بر ایشان مشکل می‌نمود، به پیامبر مراجعه، و از آن حضرت سوال می‌نمودند. ایشان نیز به آنها پاسخ داده، و به معنای مطلوب رهنمون می‌نمود.» (الابراهیم، ۱۴۱۶ق: ص ۷)

۲-۲- نگاهی به زندگی «عبد الله بن عباس» و «نافع بن ازرق»

۲-۲-۱- عبد الله بن عباس

«عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف پسر عموی پیامبر (ص) و امیرمؤمنان علی (ع) و بزرگترین فرزند ایشان است. وی سه سال قبل از هجرت در شعب ابوطالب متولد شد پدرش عباس نام او را عبدالله گذاشت و قنداقه اش را خدمت رسول خدا (ص) برد و ایشان با آب دهان خود کام او را برداشت و دو بار او را به دانش حکمت دعا کرد. مادرش لبابه الکبری بنت حارث بن حزن الهلالیه بوده و او پسر خاله‌ی خالد بن ولید است. او خواهر میمونه، همسر پیامبر است. ام الفضل (مادر ابن عباس) یکی از چند زنی است که امام باقر (ع) آنان را خواهران بهشتی خوانده است.» (رک: جزری، بی تا: ص ۱۳۰؛ ابن عباس، ۱۴۱۳ق: ص ۱۲؛ ذهبی، بی تا: ج ۱، ص ۶۵۹)

طبق نقل مورخان ابن عباس در طائف از دنیا رفت و محمد بن حنفیه بر او نماز خواند و او را به خاک سپرد. در مورد مرتبه و جایگاه علمی ابن عباس مطالب بسیاری در کتب مرتبط آمده است. از آن جمله است دعاهایی که رسول خدا (ص) در حق ایشان فرموده‌اند: (اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ وَتَأْوِيلَ الْكِتَابِ) و نیز فرمودند: (اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَ عَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ). همچنین با اوصافی همچون ترجمان القرآن و حبر الأمة، از او یاد شده است.» (رک: جزری، بی تا: ص ۱۹۱)

۲-۲-۲- نافع بن ازرق

نافع بن ازرق؛ بنیان‌گذار و رهبر فرقه ازارقه بود. در دوران حکومت عبدالله بن زبیر بسیاری از خوارج تحت رهبری نافع فعالیت داشتند. سهل‌گیری‌های آل زبیر در عراق موجب گشت تا خوارج به رهبری نافع بن ازرق مزاحمت‌هایی برای مردم بصره به وجود آورده، و در نواحی

شرقی و شمالی آن، راه را بر کاروان‌های تجاری ببندند. لذا بسیاری از مردم بصره به فرماندهی مهلب بن ابی صفره از طرف مصعب بن زبیر با آنها جنگیدند. خوارج بارها عقب‌نشینی نموده؛ اما از پای ننشستند. نافع بن ازرق در همین حال ادعای خلافت نمود و خود را امیر المؤمنین خواند. و حتی پس از سقوط آل زبیر به فعالیت‌های خود ادامه داد. سرانجام در «یوم الولا» سال ۶۵ هجری در نزدیکی اهواز کشته شد.

او در ابتدا از شاگردان و اصحاب عبدالله بن عباس بود و از محضر او بهره مند می شد. از مباحثات او با ابن عباس مطالبی نقل گردیده که اهم این مباحث، در باب قرآن و تفسیر و لغت بود. (رک: مبرد، ۱۳۴۷ق: ج ۱، ص ۱۶۳)

نافع مخالفان خوارج را کافر و مستحق مرگ می‌دانست. (رک: شهرستانی، ۱۳۸۷ق: ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲) وی خوارج غیرفعال (قعه) را که با مشرکان نمی‌جنگیدند، تکفیر می نمود. و منطقه‌ای را که خود و هوادارانش در آن ساکن بودند «دارالهجرة» و مناطق محل سکونت مخالفان را «دارالکفر» می‌نامید. (رک: بغدادی، بی تا: ص ۸۴؛ ابن حزم اندلسی، بی تا: ج ۴، ص ۱۸۹؛ ابن ابی‌الحدید، بی تا: ج ۱، ص ۳۸۱).

۳- بررسی تطبیقی واژگان منتخب از مسائل نافع بن الازرق با اصحاب لغت و تفسیر

۳-۱- واژگانی که فی الجملة- بادیگاه‌های اصحاب لغت و مفسران منطبق است

۳-۱-۱- واژه‌ی «أبًا»

(وَ فَآكِهَةً وَ أَبًا) (عبس / ۳۱) «و میوه‌ای تر و خشکانده شده برای ذخیره، و علف چرای.»

ابن عباس: «الاب ما تعترف منه الدواب.»

«تری به الأب و الیقظین مختلطاً علی الشریعة یجری تحتها الغرب»

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۴)

در آنجا علف و کدو را می بینی که بر کنار شریعه (رود) به هم در آمیخته و در زیر آنها آبی روان است.

آراء اصحاب لغت: این ماده مشابه دیگری در قرآن کریم ندارد. «از ریشه‌ی اب و به معنای میوه و علفی که برای درو کردن و چراندن حیوانات آماده می‌شود.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۵۹؛ طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۲، ص ۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ص ۱؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۲، ص ۱۳؛ قرشی، ۱۳۷۱ش: ج ۲، ص ۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۴۶؛ جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۱، ص ۸۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۲۹۳)

«این ماده یک ریشه دارد و آن عبارتست از آماده شدن. و اطلاق آن بر مرعی و چراگاه به مناسبت آماده کردن برای چراست. و نیز همانطور که فاکهه برای انسان است اب نیز غذا برای حیوان می باشد.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۱۸-۱۹) «همچنین گفته شده هر آنچه از زمین از نباتات می روید اب است.» (رک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۲۰۴)

آراء مفسرین: (واژه‌ی (أَبًا) در آیه‌ی شریفه‌ی (وَفَاكِهَةٌ وَأَبًا) به معنای چراگاه است و مردم آن را زراعت نکرده‌اند. و گفته شده اب برای انعام مانند فاکهه و میوه برای مردم است.) (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۰، ص ۶۶۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۱۴۰۸؛ طوسی، بی تا: ج ۱۰، ص ۲۷۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۲۰، ص ۲۱۰؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ص ۴۱۰؛ مراغی، بی تا: ج ۳۰، ص ۴۸) «و نیز گفته شده ابا میوه‌ی خشک شده است.» (رک: نیشابوری، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ص ۴۴۹) و به معنای «چیزی است که چارپایان می‌خورند و گفته شده اب برای بهائم مانند میوه برای انسان است.» (السجستانی، بی تا: ص ۸۶؛ سیروان، بی تا: ص ۳۵؛ اندلسی، بی تا: ص ۴۱؛ ماردینی، بی تا: ص ۵۸۷)

جمع بندی: این واژه در آیه‌ی شریفه، نزد لغویون، مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی مورد مراجعه، مشابه ابن عباس به معنای میوه و علفی است که چارپایان می‌خورند.

۳-۱-۲- واژه‌ی «یصهر»

(يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) (حج / ۲۰) «که بدان (آب) هر چه در شکمشان است و پوست‌هایشان گداخته و آب می‌شود.»

ابن عباس: «یذاب»

سخت صهارته فضلّ عثانه

فی سیطل کیفیت به یتردد

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۵)

یعنی: ذوب شده‌ی آن گرم شد و تفاله‌اش در سطلی که آن را در میان گرفته بود بر جای ماند و همچنان در تردد و جا به جا شدن بود.

آراء اصحاب لغت: «از این ماده ریشه‌های یصهر به معنای ذوب شدن و صهر به معنای رابطه و پیوند در قرآن کریم بکار رفته است.» (فؤاد عبد الباقي، بی تا: ص ۵۲۷) «از ریشه‌ی صهر و به معنای گداختن و آب کردن چربی است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۴۹۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ص ۴۷۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۳، ص ۴۱۲؛ طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۳، ص ۳۶۹) «به معنای سوختن و ذوب شدن است.» (سیروان، بی تا: ص ۲۴۶؛ اندلسی، بی تا: ص ۱۹۶؛ حنفی، بی تا: ص ۲۶۵)

«این ماده یک ریشه دارد و آن عبارتست از: نزدیک شدن به ازدواج. اما مفهوم سوختن و احراق از لغت عبری گرفته شده و همراه با آن نوعی تقرب و نزدیک شدن و روی آوردن به حرارت و خورشید است. در آیه‌ی شریفه «یصهر» به معنی یحرق است.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۶، ص ۲۹۱)

آراء مفسرین: «صهر در آیه‌ی شریفه‌ی (يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) به معنای ذوب شدن است. (طوسی، بی تا: ج ۷، ص ۳۰۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۷، ص ۱۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۴، ص ۳۶۱)

جمع بندی: این واژه در آیه‌ی شریفه نزد لغویون، مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی مورد مراجعه، مشابه ابن عباس و به معنای ذوب شدن آمده است.

۳-۱-۳- واژه‌ی «مخمصه»

(... فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ...) (مائده / ۳) «... پس اگر کسی در حال قحطی و گرسنگی شدید بدون تمایل به گناه (به خوردن بعضی از آن حرام‌ها) ناچار شود ...»

ابن عباس: «مراجعة»

تبتون فی المستی ملاء بطونکم و جاراتکم سغب یتن خمائصا

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۷)

یعنی: در قشلاق‌ها با شکم‌های پر می‌خوابید (شب را به صبح می‌رسانید)، در حالی که زنانی که با شما همسایه‌اند با شکم‌هایی به پشت چسبیده و گرسنه می‌خوابند.

آراء اصحاب لغت: این ماده مشابه دیگری در قرآن کریم ندارد. «از ریشه خمص و به معنای گرسنگی است. که باعث کوچک شدن و ضعیف شدن شکم می‌شود.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۹۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ص ۲۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۶ش: ج ۳، ص ۸۰؛ زمخشری، ۱۹۷۹م: ج ۱، ص ۱۷۵) «به معنای گرسنگی می‌باشد.» (السجستانی، بی تا: ص ۴۱۴؛ اندلسی، بی تا: ص ۱۱۴؛ حنفی، بی تا: ص ۷۶؛ ماردینی، بی تا: ص ۱۰۹) «این ماده یک ریشه دارد و آن عبارتست از گونه‌ای از فرو رفتن و میل به داخل شدن و آن حادث یا غیر متوقع است و تفرع اعم از آنست.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۳، ص ۱۳۳)

آراء مفسرین: «قول مشهور مفسرین: مخصمه به معنای گرسنگی است.» (رک: طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۲۴۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۲۶۱؛ طوسی، بی تا: ج ۳، ص ۴۲۸؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق: ج ۶، ص ۲۴۸)

جمع بندی: این واژه در آیه‌ی شریفه نزد لغویون، مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی مورد مراجعه، مشابه ابن عباس به معنای مکان گرسنگی آمده است.

۳-۱-۴- واژه‌ی «أَكْلٌ خَمَطٌ»

(... وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ أَكُلٍ خَمَطٍ ...) (سبأ/۱۶) «... آنان را به دو باغی که دارای میوه‌های تلخ و درخت شوره‌گز و اندکی از درخت سدر بودند تبدیل کردیم ...»

ابن عباس: الأراک

ما مغزل فرد تراعی بعینها اغنّ غضیض الطرف من خلل الخمط

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۳)

یعنی: آن عشق‌باز یگانه که چشم به هر سو خیره کند خوش صدایی چشم به زیر افکنده نیست که سستی خوردن اراک بر او عارض شده است.

آراء اصحاب لغت: این ماده مشابه دیگری در قرآن کریم ندارد. «از ریشه‌ی خمط و به معنای درختی است که خار ندارد و گفته‌اند که درخت اراک است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۹۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ص ۲۹۶؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ص ۲۲۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ص ۲۴۸) «این ماده یک ریشه دارد و آن عبارتست از آنچه عاری از خار باشد و نیز دارای استحکام و ارتفاع است و میوه‌هایش خوردنی نیست.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۳۳) «همچنین به معنی درخت تلخ است و خمط صفت اکل می‌باشد و گفته‌اند که منظور درخت مسواک است.» (قرشی، ۱۳۷۱ق: ج ۳، ص ۳۰۷) «به معنای درخت بدون خار است و خمط درخت اراک است.» (السجستانی، بی تا: ص ۲۱۱؛ اندلسی، بی تا: ص ۱۱۲؛ حنفی، بی تا: ص ۲۵۲؛ ماردینی، بی تا: ص ۴۳۲)

آراء مفسرین: «(أكل خمط) در آیه‌ی شریفه‌ی به معنای اسمی برای میوه‌ی هر درختی است و میوه‌ی درخت خمط بریر است و گفته شده درخت اراک است و یا درختی که خار دارد.» (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۸، ص ۶۰۶؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳ش: ج ۳، ص ۶۸۱؛ کاشانی، ۱۳۶۳ش: ج ۴، ص ۳۳۶) «واژه‌ی خمط به معنای درختی است که طعمی از تلخی دارد تا جایی که خوردن آن ممکن نیست و نیز گفته شده که منظور هر درخت بدون خار است.» (طوسی، بی تا: ج ۸، ص ۳۸۸)

جمع بندی: این واژه در این آیه‌ی شریفه نزد لغویون، مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی مورد مراجعه، مشابه ابن عباس و به درخت بدون خار معنا شده است.

۳-۱-۵ - واژه‌ی «ضیزی»

(تَلْكَ إِذَا قَسَمْتَ ضِيزِي) (نجم / ۲۲) «در این صورت این تقسیم جائزانه‌ای است.»

ابن عباس: «جائز»

ضازت بنو أسد بحکمهم إذ يعدلون الرأس بالذنب

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۳)

یعنی: بنی اسد با این حکم خود ستم کردند که سر و دم را برابر با یکدیگر می‌دانند.

آراء اصحاب لغت: این ماده مشابه دیگری در قرآن کریم ندارد. «از ریشه‌ی ضیز و اصل آن بر وزن فعلی است و به معنای بخشش ناقص می‌باشد.» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۷، ص ۵۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۵۱۳؛ حسین یوسف، بی تا: ج ۲، ص ۱۳۷۶) «این ماده یک ریشه دارد و آن عبارتست از انحراف همراه با اعوجاج و با ملاحظه‌ی این اصل این کلمه به نقص یا منع تفسیر می‌شود و در همه‌ی این معانی مفهوم انحراف از اعتدال و توازن وجود دارد. و در آیه‌ی شریفه‌ی (الْکُمْ الذَّکْرُ وَ لَهُ الْأُنْثَى تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى) به معنی قسمت و تقسیمی منحرف شده از عدل است که پسر را برای خودتان قرار می‌دهید و دختر و جنس مؤنث را برای خدا می‌دانید و به او نسبت می‌دهید. و بعید نیست که بگوئیم این ماده بر ضرر هم دلالت دارد و ضیز همان ضیر است به معنی ضرر پنهان که در آن راء به زاء تبدیل شده و زاء از حروف صغیر است که بر اظهار در مقابل اخفاء دلالت دارد و ریشه‌های ضرر و ضیز و ضیر قریب المعنا هستند.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۷، ص ۵۱-۵۲) «معنای این کلمه عبارت است از ناقص و ظالمانه.» (السجستانی، بی تا: ص ۳۱۵؛ سیروان، بی تا: ص ۲۵۲؛ حنفی، بی تا: ص ۲۶۶؛ ماردینی، بی تا: ص ۵۲۸؛ البغدادی، بی تا: ص ۴۸۹)

آراء مفسرین: «ضیزی به معنای نا عادلانه و غیر معتدل است.» (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۹، ص ۲۶۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ۴۲۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۲۸، ص ۲۴۸؛ کاشانی، ۱۳۶۳ش: ج ۶، ص ۴۸) «ضیزی بمعنی تقسیمی فاسد و غیر جائز است و نیز گفته شده به معنی ناقص است.» (طوسی، بی تا: ج ۹، ص ۴۲۸)

جمع بندی: این واژه در این آیه‌ی شریفه نزد لغویون، مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی مورد مراجعه، مشابه ابن عباس معنا شده، و معنای ظالمانه و بخشش ناقص و دور از انصاف و توازن ذکر گشته که در همه‌ی آنها نوعی ظلم و ستم در تقسیم دیده می‌شود.

۳-۲- واژگانی که *حفی الجملة* - با یکی از دو یا چند دیدگاه اصحاب لغت و مفسران، منطبق است.

۳-۲-۱- واژه ی «سریا»

«قال: أخبرني عن قوله تعالى - سرىا - قال: النهر الصغير، قال: وهل تعرف العرب ذلك؟ قال: نعم، أما سمعت قول الشاعر:

سهل الخليفة ماجد ذو نائل مثل السرى تمده الأنهارا»

(السيوطي، ۱۴۲۱ق: ج ۱ ص ۴۰۴)

یعنی: انسان نرم خوی، بزرگوار و دارای کرم است، همانند جوی آب کوچک که جوی‌های دیگر به یاری آن می‌شتابند.

- بسامد قرآنی «سری»

سری و مشتقات آن در قرآن ۸ مرتبه به کار رفته است. ۵ مورد آن در باب افعال به صورت ماضی و امر (أسرى بعبده، أسرى باهلك، أسرى بعبادی) به معنای سیر شبانه، یعنی حرکت در شب و یک مورد آن، مضارع ثلاثی مجرد (والليل اذا يسر) (الفجر/۴) به معنای حرکت و سیر شب و نه حرکت در شب به کار رفته است. اما «سری» بر وزن فعلیل تنها یک بار به یکی از دو معنای «نهر آب» یا «شریف و بزرگ قوم» در سوره مبارکه مریم به کار رفته است: (فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا) (مریم/۲۴) «پس (به ناگاه فرزندش) از زیر (پای) او ندا داد که اندوه مخور، همانا خداوند در زیر پایت جویی روان و (فرزندی بزرگوار) قرار داده است».

- «سری» در آراء اصحاب لغت

در برخی منابع لغت، «سری» و «أسری»، در ثلاثی مجرد و باب افعال که بیشتر با حرف باء همراه است به معنای حرکت و سیر در شب آمده است. و اگر از ناقص واوی (سرو) باشد به معنای رفعت و شرافت است که وصف آن یعنی «سری» به معنای شریف، رفیع و بزرگ آمده است. (رک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۴؛ فیومی، بی تا: ج ۲ ص ۲۷۵؛ طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۱، ص ۲۱۶؛ قرشی، ۱۳۷۱ش: ج ۳، ص ۲۶۰)

- «سری» در آراء تفسیری

در اکثر منابع تفسیری «سری» به دو معنای نهر آب و بزرگ قوم آمده است که برخی از مفسران معنای اول آن یعنی نهر آب را ترجیح داده اند. (رک: طبرسی، بی تا: ج ۶، ص ۷۹۰؛ دینوری، ۱۴۲۴: ج ۱، ص ۴۸۷؛ زمخشری بی تا: ج ۳، ص ۱۲؛ ماوردی، بی تا: ج ۳، ص ۳۶۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۴، ص ۴۳)

در برخی منابع تفسیری «سری» به دو معنای نهر آب و بزرگ قوم آمده است اما مفسران معنای دوم آن یعنی بزرگ و شریف را ترجیح داده اند. (رک: طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۶، ص ۵۳؛ طوسی، بی تا: ج ۷، ص ۱۱۷؛ ثعلبی، بی تا: ج ۶، ص ۲۱۱)

برخی از تفاسیر نیز معنای دوم «سری»، یعنی بزرگ و شریف را در نظر گرفته و معنای اول آن را نپذیرفته اند. (رک: ماتریدی، بی تا: ج ۷، ص ۲۳۰؛ قشیری، بی تا: ج ۲، ص ۴۲۵؛ سمرقندی، بی تا: ج ۲، ص ۳۷۲؛ واحدی، بی تا: ج ۲، ص ۶۷۹)

جمع بندی:

با توجه به دیدگاه غالب اصحاب لغت و تفاسیر در پذیرش یا انتخاب معنای دوم «سری» (بزرگ و شریف)، اختصاص تنها یک معنا به «سری» (نهر کوچک آب)، روشی به دور از تحقیق و وجاهت علمی است.

۳-۲-۲- واژه ی «فومها»

«وسأله عن قول الله - عز وجل - : «وَفُومِهَا» ما الفوم؟ قال: الحنطة.

أما سمعت قول أبي محجن الثقفي:

قد كنت أحسبني كأغني واحدٍ قدم المدينة عن زراعة فوم»

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۳۹۵)

یعنی: من خود را مانند یکی از توانمندترین فردی می پنداشتم که از کشت گندم به شهر آمده باشد.

(وَإِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ... (البقره/۶۱) «و (به یاد آرید) زمانی که گفتید: ای موسی، ما هرگز بر یک رقم خوراک صبر نمی‌کنیم، پس پروردگار خود را در حق ما بخوان تا برای ما از آنچه زمین می‌رویانند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش بیرون آورد. موسی گفت: آیا شما به جای چیز بهتر چیز پست‌تر را می‌طلبید؟...»

فوم در آراء اصحاب لغت: فوم در برخی منابع لغت همان ثوم یعنی سیر که با عدس و پیاز بیشتر همخوانی دارد و یا گندم، معنا شده است. (جوهری، بی تا: ج ۵، ص ۲۰۰۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۶۵۰؛ فیومی، بی تا: ج ۲، ص ۴۸۴؛ ابن فارس، بی تا: ج ۴، ص ۴۶۲)

فوم در برخی دیگر از منابع لغت به معنای "الحنطة، الخبز، الزرع" یعنی گندم، نان و کشت آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۶۰؛ جمهره اللغه، بی تا: ج ۲، ص ۹۷۲).

برخی از اصحاب لغت فوم را "الحنطة" معنا کرده اند. (فراهیدی احمد، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۴۰۵) و در برخی از منابع لغت معنای فوم گسترده تر از موارد یادشده، همچون؛ سیر، گندم، نخود، نان و سایر حبوبات آمده است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۱۲۷؛ ازهری بی تا: ج ۵، ص ۴۱۲؛

حسین بن یوسف، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۹۶)

فوم در تفاسیر: این واژه تنها یک بار به کار رفته و در برخی منابع تفسیری به معنای «الحنطه والخیز» (گندم و نان) آمده است. (طبری، ۱۴۱۲ه.ق: ج ۱، ص ۲۴۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۱ ص ۲۵۳؛ بیضاوی، بی تا: ج ۱ ص ۸۴).

برخی از مفسران با توجه به سیاق و همخوانی واژگان در آیه و نیز ارزش و شرافت گندم نسبت به سایر حبوبات، فوم را همان «ثوم» یعنی سیر، معنا کرده اند. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۳، ص ۵۳۲). در برخی از تفاسیر فوم به معنای گندم یا گندم و سیر آمده است. (سیوطی و محلی، ۱۴۱۶ق: ص ۱۲؛ طباطبایی ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۱۹۰)

جمع بندی: با توجه به چند معنایی بودن واژه فوم در منابع لغت و تفسیر و نیز همخوان بودن این واژه با سایر واژگان آیه، و قرائت وارده از عبد الله بن مسعود (ثوم)، نظر ابن عباس در منحصر دانستن معنای فوم به گندم، چندان صائب به نظر نمی رسد.

۳-۲-۳- واژه‌ی «مراغم»

(وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ...) (نساء / ۱۰۰) «و هر کس در راه خدا هجرت کند (برای جهاد یا تحصیل علم دین یا دنیای لازم) در روی زمین جایگاه دلخواه فراوان و با وسعت خواهد یافت ...»

ابن عباس: «منفسحا، بلغة هذیل»

و أترك أرض جهرة إن عندی رجاء فی المراغم و التّعادی

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۵)

یعنی: سرزمین جهره (ناهموار) را ترک می‌کنم و مرا به سرزمینهای هموار و گشاده امید است.

آراء اصحاب لغت: این ماده مشابه دیگری در قرآن کریم ندارد. «از ریشه‌ی رِغَم و الرَّغَام به معنای خاک نرم است. رِغَمَ أَنْفِ فُلَانٍ رِغْمًا: به خاک افتاد (یعنی بینی او به خاک مالیده شد) مُرَاعَمَةً - درباره نزع و کشمکش طرفین استعاره شده است. لذا مراغما در آیه‌ی شریفه، یعنی: روشها و مذاهبی در زمین می‌یابید که مردمان آنها را دنبال می‌کنند و لذا هر گاه منکری و ناروایی ببینند از دیدن آن ناگزیر خشمگین می‌شوند.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۵۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۲۴۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۷۳؛ زمخشری، ۱۹۷۹م: ج ۱، ص ۲۴۰)

«این ماده یک ریشه دارد و آن عبارتست از؛ از بین بردن انانیت. و این معنای چسباندن بینی به خاک را شامل می‌گردد. اما مفاهیم اضطراب و اکراه در عمل و عدم قدرت و امثال آن، لوازم اصل مذکورند. اما رغام بمعنی تراب است. پس مراغمه در زمین در مقابل صلابت و غلظت از جهت طبیعت فضا و فلات و به لحاظ محیط اجتماع و ساکنان آنست.» (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ج ۴، ص ۱۷۳-۱۷۴) همچنین «به معنای مهاجر می‌باشد.» (السجستانی، بی تا: ص ۴۳۶؛ سیروان، بی تا: ص ۱۶۵؛ حنفی، بی تا: ص ۷۱؛ الخزرجی، ۱۴۲۹ق: ص ۹۱) «این واژه به معنای مضطرب نیز آمده است.» (البغدادی، بی تا: ص ۲۰۲). «همچنین غضبناک و خشمگین نیز معنا شده است.» (رک: ماردینی، بی تا: ص ۹۶) و «در معنای خاک نیز آمده است.» (رک: انصاری، ۱۴۲۴ق: ص ۷۱)

آراء مفسران: «در روی زمین جاها و جولانگاه‌های بسیار و گشایشی در روزی بدست خواهد آورد و یا گفته‌اند: یعنی راه فرار از سختی‌ها و گشایشی نسبت به نجات از گمراهی و رسیدن به هدایت بدست می‌آورد. برخی گفته‌اند: یعنی از تنگنای سختگیری‌های مشرکین نجات می‌یابند و به جایگاهی می‌رسند که از گشایش آزادی و امنیت برخوردار خواهند بود.» (رک: طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۱، ص ۱۵۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۲۳۳؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش: ج ۳، ص ۵۱۹؛ ابن هائم، ۱۴۲۳ق: ج ۱، ص ۱۴۲)

«شیخ طوسی می‌گوید: مراغم کسی است که در سرزمین و مذهب سرگردان است و از رغام گرفته شده که همان خاک است. و یا گفته شده مراغم کسی است که از زمینی به زمین دیگر می‌رود و به معنی معیشت و یا مهاجر و یا گشایش در رزق نیز آورده شده است.» (رک: طوسی، بی تا: ج ۳، ص ۳۰۵؛ کاشانی، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۱۳۵)

جمع بندی: این واژه نزد لغویون، مفسرین و دانشمندان علوم قرآنی مورد مراجعه، و نیز ابن عباس، در معانی خاک، روشها، جولانگاه‌ها و گاه مضطرب و سرگردان آمده است. به نظر می‌رسد معنای درست همان زمین و خاک بوده و این اضطراب و سرگردانی نتیجه‌ی هجرت در روی زمین باشد.

۳-۳-۳-واژگانی که فی الجملة- با دیدگاه های اصحاب لغت و مفسران منطبق نیست.

۳-۳-۱- واژه ی «ریش»:

«وسأله عن قوله تعالى: «وَرِيْشًا»

قال: المال، واستشهد بقول الشاعر:

فَرِشْنِيْ بِخَيْرٍ طَالَمَا قَدْ بَرَيْتَنِيْ وَخَيْرُ الْمَوَالِي مَن يَرِيْشُ وَلا يَبْرِيْ

(سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۹۱)

یعنی: (اینک) مال و ثروتی عطایم کن که مدتی است مرا به رنج افکندی، (چه که) بهترین دوستان آناند که مال عطا کنند و نه در رنج افکنند.

این واژه تنها یک بار در قرآن آمده است: (يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ) (اعراف/۲۶) «ای فرزندان آدم، به یقین بر شما لباسی که عورت‌های شما را بپوشاند و لباسی که زیب و زیور شما باشد نازل کردیم و البته لباس تقوی بهتر است. اینها از آیات و نشانه‌های خداوند (برای مردم) است، باشد که متذکر شوند».

«ریش» در آراء اصحاب لغت: معنای معروف آن پر پرنده است، چنان که لباس برای انسان استفاده می شود. اما اصل این ماده (رَشَتْ فَلَانًا أَرِيْشُهُ رِيْشًا، إِذَا قُمْتَ بِمُصْلِحَةٍ حَالِه) برای نیکی حال و خیری است که انسان به دست می آورد. پس ریش به معنای خیر و نیکی و ریش به معنای مال است. ریش به معنای لباس فاخر و زینت است خواه طبیعی باشد مثل مو و غیره و خواه مصنوعی مثل لباس فاخر و غیره. (ابن فارس، بی تا: ج ۲، ص ۴۶۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۷۲؛ مجمع البحرین، ۱۳۷۵ش: ج ۴، ص ۱۳۸؛ قرشی، ۱۳۷۱ش: ج ۳، ص ۱۵۲)

«ریش» در آراء مفسران: اکثر مفسران ریش را پوشش و لباسی که در آن زیت و زیبایی باشد، معنا کرده اند. (طباطبایی، بی تا: ج ۸، ص ۶۹؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۸، ص ۱۶۹؛ حوی، ۱۴۲۴ق: ج ۴، ص ۱۸۸۲؛ صابونی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۰۸) البته برخی از تفاسیر «ریش» را اثاثیه و لوازم منزل و آنچه انسان برای آرامش بدان نیاز دارد، معنا نموده اند. (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ق: ج ۳، ص ۱۳۱؛ کریمی حسینی، ۱۳۸۲ش: ج ۱، ص ۱۵۳)

جمع بندی: با توجه به دیدگاه های مورد بررسی اصحاب لغت و مفسران و نیز سیاق حاکم بر آیه، ریش به معنای مال، مناسب به نظر نمی رسد. بلکه معنای مناسب آن لباس و پوششی است که در آن زیبایی و زینت باشد.

۳-۳-۲ - واژه ی «سَمِيًّا»

«وَسَأَلَ نَافِعٌ عَنِ قَوْلِهِ تَعَالَى: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا)

فقال ابن عباس: ولداً، و استشهد بقول الشاعر:

أما السَّمِيُّ فَأَنْتَ مِنْهُ مُكْتَرٌ والمالُ فيه تَغْتَدِي وتروحُ

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۴۱۴)

یعنی: اگر از فرزند بگویم تو فراوان داری، و اگر از مال بگویم تو در آن غوطه وری و از آن برخوردار.

آراء اصحاب لغت: «سمی» از «اسم» و اصل آن از نظر اکثر اصحاب لغت از «سمویه» به معنای ارتفاع و بلندی است. و به معنای همنام، همتا و نظیر نیز آمده است. همزه اول عوض از واو است و برخی بر این باورند که اصل آن «وسم» به امعنی علامت است، و واو به همزه قلب شده است. (رک: ابن فارس، بی تا: ج ۳، ص ۹۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۴۲۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۴، ص ۴۰۳؛ طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۱، ص ۲۲۶؛ قرشی، ۱۳۷۱ش: ج ۳، ص ۳۲۸)

آراء مفسران: برخی از مفسران برای معنای سمی از واژگانی همچون «مماثل، نظیر، شبیه، مُسامی، مُضاهی و...» آورده اند که همان معنای مشهور همنام و همتا مورد نظر است. (رک: طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۶، ص ۸۰۶؛ طیب، ۱۳۶۹ش: ج ۸، ص ۴۶۶؛ صابونی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۲۰۳؛ حوی، ۱۴۲۴ق: ج ۶، ص ۳۲۸۹)

در برخی تفاسیر «سمی» هم نامی است که در نام پروردگار مشارکت داشته، و متصف به ربوبیت باشد. یعنی آیا برای پروردگار که متصف به ربوبیت است کسی با این ویژگی یافت می شود؟ بدیهی است که تنها خداست تدبیر کننده جهان هستی و درخور عبادت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۴، ص ۸۵)

جمع بندی: واژه سمی دوبار در قرآن به کار رفته است:

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (مریم/ ۶۵)

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (مریم/ ۷)

این ماده در قرآن ۷۰ مرتبه به کار رفته است که «اسم» ۲۶ بار، و جمع آن «اسماء و الاسماء» ۱۲ مرتبه آمده است، اما هیچ کدام از این ساختارها در معنا و مفهوم با ولد (فرزند) ارتباطی ندارد. واژه «ولد» در قرآن ۳۴ بار و جمع آن «أولاد» نیز ۲۳ بار به کار رفته است، که در مفهوم و معنا با «سمی»، ارتباط ندارد. (رک: محمدزکی، ۱۴۲۶ق: ماده سین؛ بنت الشاطیء، ۱۴۰۴ق: ص ۵۶۱). «سمی» به معنای فرزند در منابع لغت و تفاسیر مورد بررسی، یافت نشد.

۳-۳-۳- واژه ی «مَلِیم»

«قال: فأخبرني عن قوله - عز وجل: (وَهُوَ مُلِيمٌ)

قال: وهو مذنب. واستشهد بقول أمية بن أبي الصلت:

(برئ) من الآفات ليس لها بأهلٍ ولكن المسئ هو المليم»

(سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۳۹۹)

یعنی: (او) از هر آفتی به دور و پیراسته است و شایسته آفت نباشد اما آن کسی که بدکار باشد گنهکار (و در خور ملامت) است.

«ملیم» در آراء اصحاب لغت: لوم و مشتقات آن در قرآن ۱۴ مرتبه به کار رفته است. ساختار ثلاثی مجرد آن ۱۱ بار، و مضارع باب تفاعل «یتلاومون» ۱ بار و اسم فاعل باب افعال «مَلِیم» ۲ بار آمده است. که یک بار در آیه ۱۴۲ سوره مبارکه صافات؛ حالت حضرت یونس (ع)، و بار دیگر در آیه ۴۰ سوره ذاریات حالت فرعون را بیان می کند:

(فَأَلْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ) (الصافات / ۱۴۲)

(فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ) (الذاریات / ۴۰)

واژه «ملیم» اسم فاعل باب افعال به معنای لازم یا متعدی آن است «الام الرجل فهو ملیم اذا اتى ذنبا(امرا) یلام علیه»؛ «فعل ما یسحقّ علیه اللوم»، ملیم در معنای لازم یعنی کسی که مرتکب فعلی شود یا عملی از او سر بزند که درخور ملامت گردد. (رک: فیومی، بی تا: ج ۲، ص ۵۶۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۵۵۷؛ حمیری، بی تا: ج ۹، ص ۶۱۴۸)

«ملیم» در تفاسیر: برخی از مفسران ملیم در سوره صافات که حالت حضرت یونس (ع) را بیان می نماید، مفهوم لازم آن را در نظر گرفته و درخور و شایسته ملامت معنا کرده اند. (طبری، ۱۴۱۲ق: ج ۲۳، ص ۶۳؛ طبرسی بی تا: ج ۸، ص ۷۱۶؛ فخر رازی، بی تا: ج ۲۶، ص ۳۵۷؛ طباطبایی ۱۳۹۰ق: ج ۱۷، ص ۱۶۳؛ مدرسی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۱، ص ۲۸۶؛ سبزواری، ۱۴۰۶ق: ج ۶، ص ۸۷). برخی دیگر از تفاسیر معنای متعدی «ملیم» را در نظر گرفته و ملامت

کننده خویش معنا نموده اند. (طیب، ۱۳۶۹ش: ج ۱۱، ص ۱۹۳؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۲۳، ص ۱۴۰؛ حجازی، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ص ۲۲۲؛ قرشی، ۱۳۷۵ش: ج ۹، ص ۱۷۸ و...)

جمع بندی: در تفاسیر و منابع لغت مورد بررسی، نسبت «ذنب» به حضرت یونس (ع) که از عصمت برخوردار است، داده نشده. و بیان ابن عباس در معنای واژه «ملیم» یعنی گنهکار و مذنب به دور از صواب است. البته معنای مذنب و گنهکار برای حالت فرعون که ناشی از تکبر، تکذیب و استکبار او بود، مناسب است.

نتیجه

برای دست یابی به فهم درست واژگان قرآنی به ویژه واژگان غریب القرآن، استناد بر شعر عرب کافی نیست، بلکه تلاش و تتبع دقیق از رهگذر آراء تفسیری، نظرات اصحاب لغت و دیدگاه های روایی معتبر، در تحقق این مهم، لازم و ضروری می نماید.

ابن عباس صحابی پیامبر (ص) یکی از دوست داران اهل بیت (ع) بوده، و در دانش تفسیر قرآن کریم از مکانت و جایگاه والایی برخوردار است. اما نافع بن ازرق سابقه دشمنی با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را داشته، و به قصد مخدوش نمودن جایگاه علمی ابن عباس، پاسخ های مستند بر شعر عرب درباره حدود ۲۰۰ مسأله از مسایل غریب القرآن را از او درخواست نموده است. ابن عباس نیز با استناد بر شعر عرب به همه مسائل نافع پاسخ داده و هیچ خدشه ای بر جایگاه و مکانت علمی ایشان وارد نشده است.

برخی پاسخ های ابن عباس به مسائل نافع بن ازرق با آراء تفسیری و دیدگاه های اصحاب لغت منطبق، و برخی دیگر غیرمنطبق می باشد. گاهی نیز پاره ای پاسخ ها تنها شامل یکی از دو یا چند دیدگاه مفسران و اصحاب لغت می شود. بنابراین تبیین واژگان قرآن به ویژه واژگان غریب و مهم که در دستیابی به فهم آیات نقش اساسی برعهده دارند، تنها از راه استناد بر شعر عرب، همیشه و در هر شرایطی نمی تواند راه گشا باشد. بلکه باید از منابع مهم لغت، تفسیر و مباحث روایی با رویکرد واژگانی بهره جست.

منابع

«قرآن کریم» (ترجمه علی مشکینی)؛

۱. الایراهم، موسی ابراهیم (۱۴۱۶ق): «بحوث منهجیة فی علوم القرآن الکریم»، عمان: دار عمّار، الطبعه الثانيه.
۲. ابن ابی الحدید (بی تا): «شرح نهج البلاغه»، قاهره: بی نا.
۳. ابن اثیر، مبارک بن احمد (۱۳۶۷ش): «النهایه فی غریب الحدیث و الاثر» قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۴. ابن حزم (بی تا): «جمهره انساب العرب»، بی جا: بی نا.
۵. ابن حزم اندلسی (بی تا): «الفصل»، بغداد: بی نا.
۶. ابن عباس، عبدالله (بی تا): «غریب القرآن فی شعر العرب»، بی جا: بی نا.
۷. ابن عبدربه (۱۳۵۳ق): «العقد الفرید»، قاهره: چاپ مصطفی محمد.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق): «لسان العرب»، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۹. ابن هائم، شهاب الدین احمد بن محمد (۱۴۲۳ق)، «التبیان فی تفسیر غریب القرآن»، بیروت: دار الغرب الاسلامی، چاپ اول.
۱۰. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، «روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن»، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۱. ازهری، محمد بن احمد (م ۳۷۰ق)، «تهذیب اللغة»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۱۲. اندلسی، ابو حیّان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، «البحر المحیط فی التفسیر»، بیروت: دار الفکر.
۱۳. اندلسی، اثیر الدین ابی حیّان (بی تا)، «تحفه الاریب بما فی القرآن من الغریب»، بیروت: المكتب الاسلامی، چاپ دوم.
۱۴. انصاری، زکریا بن محمد بن احمد (۱۴۲۴ق)، «فتح الرحمن شرح ما یلتبس من القرآن»، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۱۵. البدری، عادل عبد الرحمن (۱۴۲۱ق)، «مختصر البیان فی غریب القرآن»، قم: اسوه، چاپ اول.
۱۶. البغدادی الزاهد، ابی عمر محمد بن عبد الواحد (بی تا)، «یاقوتة الصّراط فی تفسیر غریب القرآن»، تحقیق: محمد بن یعقوب التركستانی، المدینه المنوره: مکتبه العلوم و الحکم الجامعه الاسلامیه بالمدينه المنوره، چاپ اول.
۱۷. بغدادی (بی تا)، «الفرق بین الفرق»، بیروت: چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید.
۱۸. بلاذری (بی تا)، «انساب الاشراف»، بی جا: بی نا.

۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۳۷ش)، «فتوح البلدان»، ترجمه: محمدتوکل، تهران: نشر نقره.
۲۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، «أنوار التنزیل و أسرار التاویل»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۲۱. جزری، علی بن محمد (بی تا)، «اسد الغابه»، بی جا: بی نا.
۲۲. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، «الصّحاح: تاج اللّغة و صحاح العربیة»، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
۲۳. حجازی، محمد محمود (۱۴۱۳ق)، «التفسیر الواضح»، بیروت: دار الجیل، چاپ دهم.
۲۴. حسین یوسف، موسی (۱۴۱۰ق)، «الافصاح فی اللّغة»، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم.
۲۵. حمیری، نشوان بن سعید (بی تا)، «شمس العلوم»، تحقیق: مطهر بن علی آریانی و یوسف محمد عبدالله و حسین بن عبدالله عمری، دمشق: دارالفکر، چاپ اول.
۲۶. حنفی، قاسم بن قطلوبغا (بی تا)، «معجم غریب القرآن»، دمشق: دار النوادر، چاپ اول.
۲۷. حوی سعید (۱۴۲۴ق)، «لاساس فی التفسیر»، قاهره: دار السلام، چاپ ششم.
۲۸. الخزرجی، احمد بن عبد الصمد (بی تا)، «تفسیر الخزرجی»، تحقیق: احمد فرید المزیدی، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
۲۹. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، «معجم رجال الحدیث»، بی جا: بی نا، چاپ پنجم.
۳۰. ذهبی، محمد حسین (بی تا)، «التفسیر و المفسرون»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، «مفردات الفاظ القرآن»، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالشمایة و دارالقلم، چاپ اول.
۳۲. زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، «تاج العروس»، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
۳۳. زحیلی وهبه (۱۴۱۱ق)، «التفسیر المنیر فی العقیة والمنهج»، دمشق: دارالفکر، چاپ دوم.
۳۴. زرکشی، محمد بن عبدالله (بی تا)، «البرهان فی علوم القرآن»، بی جا: دار المعرفه.
۳۵. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل»، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم.
۳۶. ————— (۱۹۷۹م)، «اساس البلاغه»، بیروت: دار صادر، چاپ اول.
۳۷. سالم مکرم، عبدالعال (۱۴۱۷ق)، «غریب القرآن الکریم فی عصر الرّسول و الصحابه و التابعین»، بیروت: موسسه الرساله، چاپ اول.
۳۸. سید قطب، ابراهیم شاذلی (۱۴۱۲ق)، «فی ظلال القرآن»، بیروت - قاهره: دار الشروق، چاپ هفدهم.

۳۹. سیروان، عبد العزیز(بی تا)، «المعجم الجامع لغریب المفردات القرآن الکریم»، بی جا: دار العلم الملایین.
۴۰. سید کریمی حسینی، عباس(۱۳۸۲ش)، «تفسیر علیین»، قم: اسوه، چاپ اول.
۴۱. سیوطی، جلال الدین(بی تا)، «الاتقان فی علوم القرآن»، بی جا: دار الکتب العربی.
۴۲. سجستانی، ابی بکر محمد بن عزیز(بی تا)، «غریب القرآن علی حروف المعجم»، بی جا: دار قتیبه، چاپ اول.
۴۳. شریف لاهیجی، محمد بن علی(۱۳۷۳ش)، «تفسیر شریف لاهیجی»، تهران: دفتر نشر داد، چاپ اول.
۴۴. شهرستانی(۱۳۸۷ق)، «ملل و نحل»، قاهره: چاپ محمد سیدکیلانی.
۴۵. صابونی، محمد علی(۱۴۲۱ق)، «صفوة التفاسیر»، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
۴۶. طباطبایی، سید محمد حسین(۱۴۱۷ق)، «المیزان فی تفسیر القرآن»، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ پنجم.
۴۷. طبرسی، فضل بن حسن(۱۳۷۲ش)، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، تحقیق: محمد جواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
۴۸. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر(بی تا)، «تاریخ طبری»، بی جا: بی نا.
۴۹. طریحی، فخرالدین(۱۳۷۵ش)، «مجمع البحرين»، تهران: مرتضوی، چاپ سوم.
۵۰. طوسی، محمد بن حسن(بی تا)، «التبیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۱. فخر رازی، محمد بن عمر(۱۴۲۰ق)، «مفاتیح الغیب»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۵۲. فراهیدی، خلیل بن احمد(۱۴۱۰ق)، «العین»، هجرت، قم، چاپ دوم.
۵۳. فواد عبد الباقی، محمد(۱۳۷۴ش)، «المعجم المفسر لالفاظ القرآن الکریم»، قم: قدس، چاپ هفتم.
۵۴. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب(۱۴۱۵ق)، «القاموس المحیط»، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۵۵. فیض کاشانی، ملّا محسن(۱۴۱۸ق)، «الاصفی فی تفسیر القرآن»، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۵۶. فیومی، احمد بن محمد(۱۴۱۴ق)، «المصباح المنیر»، قم: دار الهجره، چاپ دوم.
۵۷. قرشی، سید علی اکبر(۱۳۷۱ش)، «قاموس قرآن»، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
۵۸. قمی، علی بن ابراهیم(۱۳۶۷ش)، «تفسیر قمی»، قم: دار الکتب، چاپ چهارم.
۵۹. کاشانی، ملّا فتح الله(۱۳۷۳ق)، «خلاصة المنهج»، تهران: انتشارات اسلامی.

۶۰. ----- (۱۴۲۳ق)، «زبدۃ التفسیر»، قم: بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول.
۶۱. مبرد، محمد بن زید (۱۳۴۷ق)، «الکامل»، قاهره: بی نا.
۶۲. ماردینی، علی بن عثمان (بی تا)، «بهجة الاریب بما فی بیان ما فی کتاب الله العزیز من الغریب»، مصر: دار الصحابه للتراث، چاپ اول.
۶۳. مدرسی، محمد تقی (۱۴۱۹ق)، «من هدی القرآن»، نهران: دار محبی الحسین، چاپ اول.
۶۴. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق)، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، بیروت - قاهره - لندن: دار الکتب العلمیة، چاپ سوم.
۶۵. معرفت، محمد هادی (بی تا)، «التمهید فی علوم القرآن الکریم»، بی جا: مؤسسه النشر الاسلامی.
۶۶. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن (۱۴۱۵ق)، «ایجاز البیان عن معانی القرآن»، بیروت: دار الغرب الاسلامی، چاپ اول.